

۷۰

۱۲۱

گزیده مایه‌های از گفتارهای عرفانی

فروردین ۱۳۹۳ (قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علیشاه)

صد و هشتاد و یکم

بهار ۱۳۹۳

فهرست

جزوه صد و هشتاد و یکم

کننده: مانی ازبیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجزوب علیشاه)

فروردین ۱۳۹۳ (قسمت اول)

صفحه

عنوان

- از هیچکس جز خود خداوند تقاضایی نداریم / خداوند فرمود: در هر حالتی، از من بخواهید؛ صد بار اگر توبه شکستی بازآ. ۸
- اصل حیات، ولایت و محبت است که اصل حیات مائیه به علی می گوئیم..... ۱۱
- در کار دنیا و زندگی مان باید برنامه‌ی منظمی داشته باشیم و در کار آخرت مثل اینکه همین فردا داری می میری / در مورد «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». ۱۲
- اساس اعتقادی اسلام همان مسائلی است که گفته شده و احکام همیشه به قوت خود باقی است، طرز اجرای آن یا مقتضیات اجرای آن فرق می کند / در مورد خمر و حرام بودن مشروبات الکلی. ۱۵

شدت علاقه علامت ایمان است که اگر آن ایمان با عقل الهی، عقل شرعی توأم بشود، برای ما بسیار شأن بالایی ایجاد می‌کند / مراجعه به دل و آن سبقی که خداوند فرموده زنده است / درباره‌ی حکمت هرکاری که خداوند

فرموده است ۱۷

در مورد مسأله‌ی عفت و پاک‌ی / درباره‌ی حجاب و عفاف و

فطرت / راجع به حدّ اعتدال و نداشتن افراط و تفریط ۲۲

در مورد سؤالاتی که جوابِ نوشتنی یا گفتنی ندارد / درباره‌ی

تفکر و تصمیم‌گیری / استخاره در واقع اظهار عجز است از

یک تصمیم و در مقابل حل کردن یک تردید / در مجلس

فقری جیغ نزنید، باید آنقدر اراده‌تان قوی باشد که بر هر چه

غیر ارادی است مسلط شوید / همیشه به یاد خدا باشیم ۲۴

در مورد مسأله‌ی وفای به عهد و درباره‌ی کبر و حسد ۳۰

لزوم شرکت در مجالس فقری ۳۳

اسارت‌هایی که انسان دارد / خلیفه‌ی خداوند باید بر

خودش مسلط باشد ۳۵

درباره‌ی حقّ الله و حقّ الناس ۳۸

حرف مؤمن نه تنها باید رعایت شود بلکه حرفش ایجاد

سرنوشت می‌کند / خوابی که می‌بینید به هر کسی نگویید،

- هرگز تعبیر بد هم نکنید / در خواب، آب و غرق شدن علامت ترقی سالک است و مار نشانه‌ی ثروت و مال است / حضور در مجالس فقری و دیدن مؤمن، انسان را به ایمان تشویق می‌کند / راجع به بیعت و تعهد ایمانی. ۴۳
- قاضی در موقع عصبانیت حکم ندهد / راجع به وقایع اسفند ۱۳۹۲؛ خدا خواست بگویند اینها گوسفندهای بی‌چوپان نیستند / به قیمت فرد فرد آقایانی که الان زجر می‌کشند، خدا خواسته است که برای ما خیری پیش بیاورد. ۴۷
- در مورد محبتی که بین زن و شوهر بطور فطری هست / فرموده‌اند که در عبادات چیزی به خواسته‌تان قاطی نکنید و جز محبت و عشق خداوند چیزی نباشد / در مورد مشکلات و نواقص خودمان / در صد تغییر وضع خودتان باشید ولی به هر جهت غر نزنید. ۵۱
- ۵۵ **فهرست جزوات قبل**

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

پس به آزادی نبوت هادی است

الحمد لله خداوند نظر لطف و مرحمتش را از ما دریغ

نفرموده است. گرچه هیچ چیزی در جهان نیست جز اینکه مخلوق

او باشد ولی خداوند ما را به صورت خاصی اعلام کرد که گفت: إِنِّي

خَالِقُ بَشَرٍ مِنْ طِينٍ^۲ وَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۳، مخلوقات دیگرش

را اسم نبرد، ما را اسم برد. ان شاء الله لیاقت این توجیه را

داشته باشیم.

تمام جزئیات جهان خلقت خودش را برای ما آشکار کرد و

برای بشر استعدادی گذاشت که اگر خداوند خواست و لیاقت پیدا

کرد، خودش لیاقت داشت، اینها را بفهمد. از تمام مخلوقات و از

تمام حکمت‌های خودش برای ما اشاره‌ای بیان کرد. در اختلاف

لیل و نهار در اینکه يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ^۴، تمام اینها

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی روز اول نوروز، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره ص، آیه ۷۱.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

۴. سوره حج، آیه ۶۱ / سوره لقمان، آیه ۲۹ / سوره فاطر، آیه ۱۳ / سوره حدید، آیه ۶.

را به ما گوشزد کرد به صورت کنایه‌ای که ما بفهمیم اینها را خداوند آفریده و بعد فرمود برای چه؟ که این عبارت را بگویید: لَا يَرْجِي إِلَّا الْفَضْلَةَ وَلَا يَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ، حالا همه چیز که در دست توست، ما از چه کسی تقاضایی کنیم؟ از هیچکس تقاضایی نداریم جز خود خداوند.

ان شاء الله سال‌های جدیدی که می‌آید تجربیات ما یعنی بشر، در راه سلوک به سوی خداوند برای ما بیشتر و بهتر بشود. به سوی خداوند دسته‌جمعی برویم، با هم یک‌دل و یک‌زبان باشیم، ان شاء الله. امیدوارم این توفیق را خداوند به ما بدهد و ما را لایق چنین توفیقی بداند. البته وقتی ما در واقع با خواهش و تمنا و التماس و عجز می‌توانیم از خداوند تقاضای فضل و کرم بکنیم که دستوراتش را رفتار کرده باشیم. نهایت بی‌شرمی است که ما در سر سفره‌ی او نشسته باشیم و از او بسیار چیزها بخواهیم ولی همان دم به فکر گناه و به فکر فرار از دستورات او باشیم ولی مع‌ذلک خداوند فرمود: در هر حالتی، از من بخواهید. «صد بار اگر توبه شکستی باز آ»، دل‌داری به ما داده است که در هر حال رو به سوی او رفتن را برای ما آسان کرده.

امیدواریم خداوند به ما آن نیرو را بدهد که همیشه در اطاعتش باشیم و به ما آن نیرو را بدهد که متمرّدین از امر او را

هدایت کنیم و به همان اندازه‌ای که وظیفه داریم انجام بدهیم،
نه زاید بر آن.

خداوند خودش فرمود: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**.^۱

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

که بمیری تو نمیرد این سبق

اما متصدی مستقیم این امر نیستیم. به اندازه‌ی فهم

خودمان و قدرتی که به ما داده است باید پراکنده‌کننده‌ی علم و

منتشرکننده‌ی علم و خداشناسی باشیم. زیاد در کار خدا دخالت

کردن جایز نیست مگر کسانی را که خودش مأمور خدمت خلق کرده

است و دیگران حق ندارند به میل و اراده‌ی خودشان این کارها

را بکنند.

ان شاء الله خداوند به ما هم، آن لیاقت و قدرت را بدهد که

در راه او جانفشانی کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

ما در خطبه‌ی روز جمعه راجع به علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: وَأَصْلُ الْحَيَاةِ الْمَائِيَّةِ يَعْنِي أَصْلَ زَنْدَاقِي أَبِي، زَنْدَاقِي بَا آب. چون خداوند فرموده است: مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٌّ^۲، هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم، این حی و این زندگی همین زندگی دنیایی است که ما می‌رویم. اصل این حیات، ولایت و محبت است که اصل حیات مائیه به علی می‌گوییم، اصل آن این است. ان شاء الله خداوند ما را از اصل این آب، حیات مائیه سیراب گرداند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی روز اول نوروز، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)
۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

هوا آلوده است، آلوده بود و هر چه می‌کردند و می‌کنیم هوا درست نمی‌شود. برای نَفْسِ دود و نفس از یک طرف ستمگران جهان و از یک طرف آه دل ستمدیده‌ها، که ما در دور و برمان نگاه کنیم، در همه‌ی جهان نگاه کنیم، این ستمگر و ستمدیده هر دو هست و هر دو هم آن آه‌شان، نَفْسِ شان هست. البته:

هر دم از عمر می‌رود نَفْسِی

چون نگه می‌کنم نمانده بسی

هم ستمگر نَفْسِ دارد، هم ستمدیده. یک مدتی ستمگر را فراموش کنیم. شاید ان شاء الله خداوند ستم را براندازد. ستمگرها از ستم پیشیمان بشوند. ما در جهان به این امید هستیم. به خصوص شیعه‌ی دوازده امامی به ظهور امام معتقد و منتظر است.

فرموده‌اند: وَأَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَأَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا، برای کارهای دنیا آنطوری زندگی کنید مثل اینکه می‌خواهید هزارها سال باشید، ابدی زندگی کنید. یعنی چه؟ یعنی برنامه‌ی منظم بچینید و کار آخرت را طوری کنید که مثل اینکه همین فردا داری می‌میری (البته در لغت فردا گفته‌اند ولی اصطلاحی است یعنی سریعترین وقت) این عبارت خیلی ساده

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی روز دَومِ نوروز، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

است و فهمش آسان است ولی درکش مشکل است. درکش آنقدر مشکل است که حتی خداوند هم پیغمبر را، به عقل ناقص ما و زبان ناقص ما جسارت داده، می‌گوییم که خداوند پیغمبر را بازخواست کرد. که یک بار پیغمبر «ان شاء الله» نگفت، البته گفتن، مهم نیست:

ای بسا ناورده استثناء به گفت

جان او با جان استثناءست جفت

یعنی واقعاً این حالش باشد، درکش باشد که زنده نیست. گاهی برای مؤمنین، کم و زیاد، این حالت به وجود می‌آید و باید همیشه باشد که مطمئن نیست، یک ساعت دیگر زنده است. این است که در کار دنیا هم باید برنامه داشته باشیم. در زندگی مان برنامه‌ی منظمی داشته باشیم ولی برای کار آخرت کَانَكَ تَمُوتُ غَدًا. می‌گوییم که حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، منتها اگر دقت کنیم باید تمام خصوصیات را در نظر بگیریم و به علاوه آنچه که پیغمبر گفته است دقیقاً بفهمیم و درک کنیم.

منظور در حلال و حرامی که آفریده، جز اینکه امر خداست یعنی امر خدا را اطاعت می‌کنیم هیچ ثوابی، هیچ چیز دیگری هم اگر در آن نباشد، فقط اطاعت امر خداست. اما در ذهن باید این

توجه را داشته باشیم که اگر در آن روزگار با شتر و الاغ و پیاده طی طریق می‌کردند، امروز هواپیما هست، امروز وسایل دیگری هست. هدف‌ها البته تغییر نکرده. آن روز هدفِ سلوک، اتّصال به حریم خداوند داشت. امروز هم اتّصال به همین طرق است. اتّصال روح و هرگونه سلوکی رو به خداوند باید باشد و هست. رو به بت‌ها، رو به حگام، رو به هیچ چیز نباشد، فقط رو به خداوند باشد. اما آن روز مثلاً برای اینکه مراسم حج انجام بشود با الاغ، پیاده، پا برهنه می‌رفتند ولی امروز با هواپیما رفتن، با کشتی رفتن، با اتومبیل رفتن، اینها منافاتی ندارد چون ما در حج همان هدفی را دنبال می‌کنیم که حجّاجِ رکاب حضرت پیغمبر و حضرات ائمه این کار را می‌کردند بنابراین این قشری‌گری نیست. این تشخیص هدف است که یکی است و فرق نمی‌کند. رو به سمت خدا حلال است و رو به سمت شیطان حرام. این حلال و حرام الی‌الابد هست، تغییر نمی‌کند. حالا ان شاء الله ما معنای دقیق اینگونه بیانات را درک کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

مسأله‌ی تغییر ناپذیری احکام دستورات پیغمبر از دو طرف مورد سوء استفاده و تعبیرات نادرست شده. البته غیر از جنبه‌های سیاسی که سوء استفاده می‌شود، از آن بگذریم.

قشری‌گری‌ها از اسلام به دور است اما چون تا حالا همه در اسلام از قشری‌گری لطمه می‌دیدند، یک عده‌ای از آن طرف افتادند و تفسیرهای عجیب و غریب خیلی نابجا کردند ولی اساس اعتقادی اسلام همان مسائلی است که به عنوان اصول دین گفته شده و احکام همیشه به قوت خودش باقی است، طرز اجرای آن یا مقتضیات اجرای آن، فرق می‌کند. مثلاً ما آیه‌ای داریم اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...^۲، خمر و قمار حرام است. حالا قمار که بحث دیگری است، خمر چیست؟ در لغت عربی آنوقت و در آن زمان، مشروب الکلی و الكل فقط از خرما و انگور گرفته می‌شد، این است که می‌گفتند خمر یعنی شراب خرما و شراب انگور. بله، ما هم می‌گوییم: شراب خرما و شراب انگور حرام است ولی می‌گویند آبجو حرام نیست چون قرآن نگفته آبجو نخور. اینها باز به عکس آن قشری‌ها، از این طرف رفتند. نخیر، اگر کسی جهت آن را فکر کند،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی روز دهم نوروز، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره مائده، آیه ۹۰.

خودش در دنباله‌ی اینها می‌گوید که چرا خمر و میسر حرام است؟ می‌گوید: با این خمر می‌خواهد که بین شماها دعوا و جنگ بشود. نگاه می‌کند، می‌بیند همان خاصیت در آبجو هست، در ویسکی هست، در نمی‌دانم وُدکا هست، در فلان هست، پس اینها هم حرام است، نه اینکه خمر فقط به معنی شراب انگور است. خمر به معنای مشروب الکلی است که الکل داشته باشد. احکام اسلام را هرکسی، هر گروهی به‌عنوان میل خودشان و هدف خودشان طوری تعبیر کرده‌اند. نه! اسلام همیشه اسلام است. اعتقادات آن اعتقادات است، هیچ فرق نمی‌کند، همیشه هم به همین صورت باشید. فقط باید بگویید چه چیزی جزء اسلام هست یا نیست؟ چه چیزی جزء احکام پیغمبر واقعیتش هست یا نیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در دیوان شمس می گوید:

دوش چه خورده‌ای بگو، ای بت همچو شِگرم

تا همه عمر بعد از این، روز و شبان از آن خورم

همه‌ی ما از غذاها، تنوع می خواهیم. می‌گوییم ظهر
چنین خوردیم، نه، امشب یک چیز دیگر می‌خوریم ولی مولوی
می‌گوید هر چه تو خورده‌ای، من همه‌ی عمر از آن خورم. این
شدت علاقه است و این شدت علاقه علامت ایمان است که اگر آن
ایمان با عقل الهی، با عقل شرعی توأم بشود، برای ما بسیار شأن
بالایی ایجاد می‌کند.

ولی خیلی از ماها اصولاً توجه نداریم به اینکه چه چیز سنت
حساب می‌شود. برای اینکه این شدت علاقه موجب انحرافی
نگردد، خداوند پیغمبر را مأمور کرد که این مطلب را به مردم بگوید
یعنی در واقع خداوند به پیغمبر هم می‌خواست این فرمان را بدهد
که ما دیگر یقین داشته باشیم. می‌گوید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

که بمیری تو نمیرد این سبق

یا در قرآن هم خداوند به پیغمبر فرمود که: قُلْ، بگو! إِنَّمَا أَنَا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی روز سوّم نوروز، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۳ ه. ش. (جلسه
برادران ایمانی)

بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ، بگو من هم یک بشری هستم مثل شما. فقط: يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ، به من اینطور وحی می‌شود که خدای شما مردمان، یعنی اختیاردار شما مردمان، خدای واحد است، نه این خدایانی که می‌پسندید. خدایانی که با سنگ و چوب و عکاسی و نقاشی، خودتان برای خودتان خدا کردید، اینها خدای شما نیستند، خدای شما، إِلَهُ وَاحِدٌ. پیغمبر یعنی در واقع به فرمان الهی اقرار می‌کند: که شماها هم باید کوشش کنید برای اینکه فرق من با شما این است که: يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ.

حالا در تشخیص این فرق و تشخیص اینکه چه چیزی با این وحی مخالف است، شرک و حلول و اتحاد و امثال اینها. پیغمبر وقتی اینطوری باشد، ماها هم که بشریم، یک مقتضیات بشری داریم که از آنها نمی‌شود فرار کرد، برای اینکه همه بشر هستیم ولی پیغمبر بشری بود که به او وحی می‌شد. از آن طرف، نگه داشتن آن وحی به عهده‌ی خود پیغمبر بود.

شاید هم پیغمبر در اینجا نگران بوده. البته نگران بوده است، که بعد از من اینها از بین ببرند. خداوند گفته نه.

من کتاب و سنّت را حافظم

بیش و کم کن را از آن من رافضم

نمی‌گذارم هیچکس چیزی به آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند. پس این وعده‌ی الهی هست، مسلماً وعده‌ی الهی اجرا می‌شود. پس الان هم آن اسلامی که پیغمبر آورد که خدا فرمود: «که بمیری تو نمیرد این سبق» نمرده است، زنده است. آنچه پیغمبر گفت، آنچه محمد گفت زنده است، هست. این حرف ما را برمی‌انگیزاند، وادار می‌کند که فکر کنیم: پس این همه اختلاف چیست؟ اینجا باید به دل رجوع کرد. خداوند، دلی را آفریده، یک وظایفی و یک کمک‌هایی به مخلوقاتش می‌کند. از زمان پیغمبر هم آنچه خودِ مورّخین می‌گویند و آنچه حرف‌های مختلف، متضاد، متناقض گفته می‌شود، در اینها باید بگردیم و آن سبقی را که خدا می‌گوید زنده است پیدا کنیم. خدا می‌گوید:

من کتاب و سنّت را حافظم

بیش و کم کن را از آن من رافضم

البته علوم مختلفی در این زمینه متداول شده، بحث شده: علم کلام، رجال، تفسیر و امثال اینها. ولی برای کسانی که به دل مراجعه می‌کنند. نه دلش هر چه بخواهد همان... دل خودش را بگذارد جای پیغمبر، ببیند پیغمبر چه می‌خواست؟ مسلماً آنچه او

می‌خواهد، ما می‌فهمیم:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی، بدانم

حکمت هرکاری که خدا فرمود، اگر فهمیدیم چه

بهتر، اگر هم حدس بزنیم، همان که امر او را اطاعت

می‌کنیم بهترین حکمت است که بعضی از چیزها، وسایل

چون جهان امروز، دنیای امروز وصل کرده به سیاست‌های

دولت‌ها و اینها اصلاً یک چیزی است که از اختیارات دور

شده، ما باید به دل خودمان مراجعه کنیم نه اینکه چون

حکومت‌ها اینطور می‌کنند، بعضی‌ها همان را قبول کنند،

بعضی‌ها ضدّش را بگیرند. نه! ما خودمان برای انجام

وظایف شخصی‌مان باید تصمیم بگیریم. ان شاء الله خداوند

راه راست را همیشه به ما نشان بدهد. وقتی خودش دستور

داده که بگویید: *أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*^۱، راه راست را به ما

نشان بده. به ما یاد داده اینطور بگویید، بعد آیا اینطور گفته

که تو این را بگو که من بگویم: نه؟! این خیلی غیر منطقی

است! بنابراین اگر *أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* را از روی دل و

محبت و اعتقاد کامل بنا کردید، مخاطبِ *أَهْدِنَا الصِّرَاطَ*

الْمُسْتَقِيمَ را احساس کردید، صراط را به شما نشان می‌دهد.
ان شاء الله خداوند همیشه این توفیق را به ما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

مهم‌ترین سنت پیغمبر دستوراتی است که صریحاً در قرآن داده است. مسأله‌ی عفاف یک مسأله‌ی قلبی است، درست است می‌گویند که عفاف به چادر و اینها بستگی ندارد ولی این یک حرفی است که تمام حقایق را با این می‌پوشانند. خداوند در احکامی که داده نشان داده می‌شود که به وحدت جامعه، پاکی جامعه‌ی بشری علاقه‌مند است و این در احکام تمام ادیان وجه مشترکی است، زیرا بستگی به فطرت دارد. البته وقتی صحبت جامعه بشود نه تنها هر کس موظف است خودش مطابق دستوراتی که هست و مطابق فطرت بشری رفتار کند بلکه باید نسبت به اجرای این دستورات در جامعه هم علاقه‌مند باشد و خودش کاری نکند که جلوی این گرفته بشود یا تأثیر بگذارد، بنابراین اینکه بعضی‌ها افراط می‌کنند می‌گویند: آقا! عفت و پاکی با چادر نیست، با حجاب نیست. عفت، بله، چون عفت و پاکی یک امر درونی است، امر قلبی است که اصلاً دیده هم نمی‌شود، خود شخص باید مراقبش باشد ولی در ضمن، رعایت جامعه را هم باید بکند به این معنی که مبدا رفتار او موجب انحطاط و سقوط دیگران باشد. در این زمینه آنوقت مقرراتی که البته هر جامعه‌ای برای خودش مقرر کرده باید

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی روز سوّم نوروز، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

رعایت و انجام بشود. به این جهت وقتی معنای این حرف‌ها درست فهمیده نشده، یک عده‌ای از آن طرف به کلی بی‌بندوباری را تبلیغ می‌کنند، یک عده‌ای از این طرف چنان قشری‌گری می‌کنند که می‌خواهند در موارد زیادی به اصطلاح مردم را مثل حبس و زندان قرار بدهند. ما باید با دقت، معنای احکام و من جمله مثلاً همین حکم حجاب یا اینها را ببینیم، معنایش را بفهمیم و در قلب مان اثر کند آنوقت طبق آن رفتار کنیم.

افراط و تفریط هر دو از واقعیت اسلام و از سلامت اخلاقی مسلمین به دور است. ما به هر جهت نباید اینقدر افراطی باشیم و نه اینقدر تفریط داشته باشیم، حدّ اعتدال را نگه داریم و درک واقعیت کنیم. خداوند به استحکام جامعه خیلی علاقه مند است، به استحکام خانواده و صحت و پاکی خانواده خیلی علاقه مند است، به پاکی نسل علاقه مند است و توصیه کرده است، این را توجّه کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

سؤالاتی می‌رسد که جواب ندارد، در واقع جوابِ نوشتنی یا گفتنی ندارد. مثلاً یکی نوشته: التماس دعا که حالم خوب بشود بعد در جوابش «رسید» می‌خواهد. جواب آن را باید آنجایی که این ناراحتی را برای او فرستاده، همانجا باید جواب بدهد، نه من. این هم از این جهت است که مشهور است می‌گویند نخود و لوبیای خانه‌تان را هم از خدا بخواهید. بله، «از خدا بخواهید» از خدا که با نامه نوشتن به من نیست. از خدا یعنی در دلتان از خدا بخواهید، یعنی همین نخود و لوبیایی که آبگوشت می‌کنید یا غذای دیگری، وقتی دیدید کم است، امروز صبح نخود و لوبیا کم دارید، همان هم در واقع در دلتان بیاید که این نخود و لوبیا را هم خدا می‌دهد، همه چیز را خدا می‌دهد. این است که در این مورد، دیگر سؤال نکنید. خیلی سؤالات می‌شود، از این جهت است که من جواب نمی‌دهم. بعضی از آنها که می‌گویید چرا جواب نمی‌دهید؟ اینطور است.

کاغذ نوشتن یک نوع تحیت است یعنی کسی به من کاغذ می‌نویسد، این گذشته از آنکه یک چیزی در دلش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۶ ه. ش.

هست که می‌خواهد یا اینکه آن کسی که کاغذ می‌نویسد یک تحیتی می‌کند، یعنی اظهار ادبی می‌کند، باید پاسخ داد. اما سؤال‌هایی هستند که پاسخ ندارند و یک پاسخ عمومی دارند، پاسخ عمومی هم این است که وقتی شما فرض کنید می‌گویید فرزند من مریض است، دعا کنید حالش خوب بشود، این دیگر جواب ندارد که من جواب بدهم، چرا؟ جواب آن را از اول دادم، جواب عمومی. گفتم هر که مریض شد به دکتر برود، دوا بخورد ولی شفا را از خداوند بخواهد. خداوند هم اگر مصلحت بداند در همان شیر که بچه می‌خورد، یا شیر صبحانه می‌خورد، شفا را در آن قرار می‌دهد. آن را باید خداوند تصمیم بگیرد. این است که این توجّه را راجع به جواب بکنید.

بنابراین من هم نمی‌توانم همه را جواب بدهم. یک مقداری روی تصادف، یک مقداری روی جهات آن نامه، بعضی‌ها را جواب می‌دهم، بعضی‌ها را جواب نمی‌دهم یا شفاهاً می‌گویم. این روزهایی که من اینجا صحبت می‌کنم این خواهش را هم کردم که به همه‌ی آنها گوش بدهید برای اینکه جواب بعضی نامه‌ها را در آن دارم می‌گویم، لازم نیست جواب با کاغذ باشد، جواب شفاهی می‌گویم.

اما بعضی کاغذها یک کارهایی می‌پرسند که مثلاً در مورد خواستگاری، در مورد فواید ازدواج، یا مثلاً خواستگاری شده، قبول کنم؟ خداوند مسیر تفکر ما را تعیین کرده است، گفته است که وقتی مطلبی می‌خواهید بگویید و یا تصمیمی بگیرید، این روال هست. خودتان فکر کنید که چطور این تصمیم را گرفتید؟ بگویید اول آن فکر را کردم بعد این فکر آمد، این آمد و... بعد تکلیف شد، حالا هر گاه به این طریق که امید حلّ مشکل نشد، به امانِ خدا بگذارید، یعنی در واقع به تصادف. مردم عادی شیر یا خط می‌کنند هر چند سگه‌های حالا نه شیر دارد نه خط، روباه دارد و ترس ولی شیر یا خط می‌کنند. جز این چاره نیست، وقتی آدم رسیده به یک جایی و یک کاری باید بکند، دیگر نمی‌تواند هم تا فردا یا تا یک ساعت دیگر صبر کند، باید تصمیم بگیرد. در واقع در دلش می‌گوید: خدایا! تو خودت بگو چه کار کنم؟ استخاره می‌کند. استخاره فایده‌اش این است که شما را از تردید نجات می‌دهد چون وقتی به یک چنین حالتی رسیدید یعنی فکرتان بین دو راه مردّد است، یک راه از این طرف یک راه از آن طرف. هر چه فکر می‌کنید نمی‌توانید بفهمید که این بهتر است یا آن بهتر است؟ هیچکس هم شاید جز خدا نداند. این است که این را به خدا می‌سپارید. خدایا! ما که نمی‌دانیم، آنچه فرمودی، کردیم. فکر کردیم، تجربه

کردیم، با دیگران مشورت کردیم مع ذلک تردیدمان حل نشد، رفع نشد. تو خودت بگو چه کار کنیم؟ آنوقت از قرآن استخاره می‌گیری. من در تمام طول زندگی‌ام پنج، شش تا استخاره بیشتر برای خودم نگرفتم و حال آنکه من، هم زندگی‌ام خیلی زیر و بم داشته و هم نسبتاً عمرم بیشتر از شماهاست، این را استخاره می‌کنم و جواب چنین استخاره‌ای مسلماً درست است. این استخاره در واقع اظهار عجز است از تصمیم و اظهار عجز است در مقابل حل کردن یک تردید. مردّد هستید، تردید دارید از این راه بروید یا از آن راه؟ البته به هر طریقی که با توکل بر خدا چنین تصمیمی گرفتید، درست است ولی بهترین طریق آن همان استخاره است منتها برای اینکه استخاره که می‌کنید، استخاره دیگر بر شما حاکم است یعنی باید آن نتیجه‌ی استخاره را انجام بدهید. این است که به همین دلیل گفته‌اند استخاره هم کسی باید بکند که اجازه داشته باشد. یعنی روحیه‌اش در یک درجه‌ای باشد که بتواند در روحیه‌ی شما نفوذ کند و بگوید این کار را بکن.

خدا گوشش سنگین نیست، محتاج نیست که جیغ بزیند، در دل آهسته بگوید. وقتی مثلاً می‌گویید لا اله الا الله، بلند می‌گویید که پشت بام‌تان بفهمد یا ستاره‌ها بفهمند؟ آنها همه خودشان می‌دانند. همه‌ی ذرات وجود

می‌دانند. به ذرات وجود خودتان بگویید: لَالَهُ إِلَّا اللَّهُ و آن این است که سرتان را پایین بیندازید، بگویید: لَالَهُ إِلَّا اللَّهُ. جیغ نزنید. حالا در مجلس خانم‌ها ممکن است بعضی وقت‌ها شنیده شده که از یک جیغ بی‌جا یک لطمه‌ای به دو نفر خورده. یک نفر موجود و یک نفری که در راه هست، داشته می‌آمده. غیر از گوشِ کَرَمَن که با سمعک هم، گوشی سمعک خراب می‌شود از بس جیغ‌تان تند است. جیغ نزنید. بله، ارادی نیست، درست است ولی باید آنقدر اراده‌تان قوی باشد که بر هر چه غیر ارادی است، مسلط بشوید.

همیشه به یاد خدا باشیم. یاد خدا هم این نیست که تسبیح بگیرید، مثلاً تسبیح شاه مقصود بگیرید یا تسبیح گلی بگیرید یا...، فرق نمی‌کند، همین بند انگشتان کافی است برای تسبیح. البته بی‌عدد خودتان بگویید ولی اگر دستوری دارید طبق همان دستور، عددی هم که تعیین کردند باید رعایت بشود نه کمتر، نه بیشتر. البته بطور غیر ارادی گاهی ممکن است زیادتر بگویید یا کمتر بگویید، آن چیزی نیست ولی عمداً نباید بگویید: آقا اینکه زیاد است کم کنید، یا اینکه کم است زیادش کنید. یاد خدا هم این نیست که با

عدد دربیاید، برای ما که آمد به صورت عدد درمی آید و الا
سبحان الله را ما می گوئیم یک بار یا دو بار یا ده بار یا بیست بار
ولی خدا همیشه سبحان الله است ولی خودتان که
می گوئید، به فکر عدد نباشید، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در صفات مؤمن مسأله‌ی وفای به عهد در موارد مختلف با عبارات مختلف ذکر شده است. چون می‌شود گفت اولین آزمایش یا اولین تعلیم بگوئیم، برای بشر همین مسأله‌ی وفای به عهد بوده. برای اینکه در واقع دو جلوه‌ی اخلاق صحیح انسانی در بهشت دیده می‌شود: یکی مسأله‌ی کبر و حسد است که شیطان به واسطه‌ی همین کبر و همچنین حسد تمرد کرد و رجیم شد و یکی هم مسأله‌ی وفای به عهد است.

آدم وقتی به کره‌ی زمین می‌آید، این عهد همیشه با او هست، از اول وجودش هست ولی این مسأله‌ی کبر و حسد بعد در او پیدا می‌شود. حسد یعنی حسادت به یکی دیگر ببندد، بگوید که فلان کس چرا اینقدر چیزهای خوب دارد، من ندارم؟ یعنی مستلزم این است که یک مخلوق دیگری هم باشد ولی وفای به عهد نه، برای اینکه اولین عهد را با کسی بسته که همیشگی است، خالق است. از اینجا گفته‌اند: دروغگو دشمن خداست. دروغگو یعنی چه؟ یعنی به عهدش وفا نمی‌کند، عهدش را قبول ندارد. چون بعد از این سؤال و جواب که خودش به منزله‌ی عهد است، یک جا می‌فرماید: **الْمُأَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ^۲**، آیا از شما

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۷ ه. ش.

۲. سوره یس، آیه ۶۰.

پیمان نگرفتیم که شیطان گولتان نزند؟ این است که چون پیمان گرفته، اگر دروغ بگوید، برخلاف پیمان است، می‌گوید: این کار را می‌کنم، بعد نمی‌کند. یا می‌گوید: من فلان کار را کردم و دروغ می‌گویم، نکرده. حالا این در همه‌ی دنیا هست. یک بحثی که می‌کنند، می‌گویند اینها اخلاق شخصی است، اخلاق اجتماعی یک چیز دیگر است. آیا اخلاق اجتماعی یعنی دروغ؟ یعنی دغل؟ یعنی حسادت؟ یعنی کبر؟ نه! آخر اخلاق اجتماعی یا سیاست، این سیاست‌هایی که ایجاد شده، اینها همین بشرند. همین بشری که مأمور یک کارهایی است از جانب خدا یا از جانب مردم، باید اول آن خصوصیات خودش را داشته باشد یعنی به عهد الهی وفا کند، حسادت نداشته باشد، دروغ نگوید، با دروغ کلاه سر مردم نگذارد و امثال اینها. به همین جهت هم از علامت ایمان و هم از شرایط مؤمن و تأکیدات مؤمن است وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ^۱، کسانی هستند که امانتی که باید حفظ کنند، رعایت می‌کنند. پیمانی که می‌بندند، رعایت می‌کنند.

متأسفانه یا خوشبختانه، در دوران ما همه‌ی این آزمایش‌ها شده برای اینکه ما بفهمیم. مثل اینکه در امور دینی، حالا به عکس تمدن که ما داریم، در مسأله‌ی تقوی و وفای به عهد و

۱. سوره مؤمنون، آیه ۸ / سوره معارج، آیه ۳۲.

ایمان از همه‌ی دنیای قدیم کم فهم‌ترند که همه‌ی این آزمایش‌ها...، یا بگوییم به عکس، با فهم‌ترند برای اینکه می‌گردند و نکات ریز را پیدا می‌کنند. همه‌ی این چیزها را ما در زندگیمان در دوران امروز می‌بینیم. به همین دلیل هم در واقع که ما می‌گوییم در سیاست دخالت نمی‌کنیم، در آنچه که امروز سیاست می‌گویند، دخالت نمی‌کنیم. این است که ما باید مواظب باشیم. در زندگی شخصی خودمان و در وظایف اجتماعی، به تعهداتی که داریم، رفتار کنیم. مهم‌ترین تعهد همان تعهد ایمانی است. البته آن یک چیزی است مربوط به شخص خود آدم ولی در تعهدات اجتماعی، حقوق مردم هم در آن هست. یعنی اگر یک نفر در اجتماع تخلفات بزرگی بکند لااقل غیر از خودش به دیگران هم لطمه وارد می‌شود. حالا اگر تخلف کوچک باشد به یک نفر یا دو نفر، اگر تخلف خیلی بزرگ باشد، به همه‌ی جامعه لطمه‌اش بر می‌خورد که اوراق تاریخ هم از این داستان‌ها پراست.

ان شاء الله خداوند ما را بعد از آنکه هدایت کرد در راه راست محکم نگه‌بدارد وَتَبَّتْ أَعْقَابُنَا^۱. ان شاء الله.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۰ / سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

به مصداق آن فرمایشی که مولوی گفت:

حرف و گفت و صوت را برهم زنم

تا که بی این هرسه با تو دم زنم

ما دم زدنمان از این قبیل است بنابراین همینقدر صدایی و ندایی گفته بشود، کارش را می‌کند، اثرش را دارد. حضور در مجلس شب جمعه و در درجه‌ی دوّم شب دوشنبه، به آنهایی که علاقه‌مند به آن هستند، یک حالت و روحیه‌ای می‌دهد که دفعه‌ی بعدی که می‌آیند، در واقع تحویل می‌دهند. هر هفته یک پلّه بالا می‌روند. این پلّه را حالا ممکن است خودمان هم کاملاً احساس نکنیم، دیگران به طریق اولی ولی آثاری که می‌بینیم از این است. این همدلی و وحدتی که الحمدلله بین فقرا هست، این یک نتیجه‌ی معنوی از حضور در مجالس و دیدن مؤمنین دیگر است. ما زیارت هم که می‌رویم، زیارت پیغمبر، ائمه می‌رویم، این امید را در دل داریم که آن حضرت که مورد زیارت ماست، در دل ما ظهور کند و ما او را ببینیم. به این حساب می‌رویم که روبه‌رو باشیم، می‌رویم که زیارت کنیم. به همین حساب، به همین انتظار، حضور در مجالس یک نحوه‌ی وجوبی برای ما دارد و اگر به این وجوب مقید باشیم و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی شب جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۷ ه. ش.

۳۴ / گزیده‌هایی از بیانات فروردین ۱۳۹۳ (قسمت اول)

آن را انجام بدهیم، آثار خیری هم دارد که دیده می‌شود.
ان شاء الله خداوند به همه‌ی ما این توفیق را بدهد که در
مجالس حضور پیدا کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

انسان قبل از اینکه اجتماعی بشود، اجتماعی تشکیل بدهد و با عده‌ای روابط داشته باشد، یک اسارت‌هایی دارد. اسارت نه اینکه یک نخ‌ی یا طنابی یا سلسله‌ای به دستش بسته‌اند، نه! یعنی مقید به یک مسائلی است که خواه‌ناخواه ولو آن را نپسندد، باید اجرا کند. این به معنی اسارت است. بعد از آن هم که اجتماع تشکیل داد، یک نوع اسارت‌های دیگر به وجود می‌آید. اسارت‌های طبیعی و فطری ما، اولش بدن است یعنی اسیر در بدن هستیم.

بعد که بشر مجتمع شد، خداوند هم مرحمت فرمود و قواعد و قوانینی، خودش فرمود توسط پیغمبران اجرا بشود، به بعضی از این نیازها مهار زدند یعنی مقرراتی تعیین کردند. مثلاً برای خواب نمی‌شد که خواب را از بین ببرند، پیغمبر خودش هم فرمود: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**^۲ من هم مثل شما بشری هستم، بشر هم این نیازها را دارد، منتها دستوری که خدا داد، پنج موقع نماز گذاشت. نمی‌شود خوابیده نماز خواند، در نماز باید شخص بیدار باشد. این است که بر این اسارت بدن، به اصطلاح یک تبصره گذاشتند، یک استثنایی گذاشتند. گفتند: در این فاصله نباید بخوابید. جلوی خواب گرفته نشده، آن را جمع کردند. یا غذا نیاز بشری است. منظور از غذا یعنی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۸ ه. ش.

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

خوراکی است، خوراک و آب هر دو. جلوی آن را نگرفتند. پیغمبران روزه را مقرر کردند، روزه داشتند. روزه یعنی آن نیاز ما به غذا خوردن را منظمش کنند. در یک موقع خاصی در مقابل این نیاز مقاومت کند، انجام ندهد، که در اینجا نظر بر این بود که این بشر باید بر خودش مسلط باشد، وقتی خدا می‌گوید: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۱، خلیفه‌ی خداوند باید بر خودش مسلط باشد، *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* هست ولی تابع شکم نباید باشد. یا مثلاً خود مسأله‌ی ازدواج یک مقرراتی برای آن گذاشتند که به نظم خاصی اجرا بشود. اینها همه یک اسارت‌هایی برای بدن است.

البته بعضی‌ها مثلاً فرض کنید می‌خواهند قرآن بخوانند، یک جزء را حتماً هر روز می‌خوانند. یک جزء را می‌خوانند، وسط آن مرتب خوابشان می‌گیرد، به زور بلند می‌شوند ادامه می‌دهند. من خودم این کار را نمی‌کنم، اگر خوابم گرفت قرآن را می‌بندم می‌خوابم بعد که بیدار شدم، ادامه می‌دهم. برای اینکه قرآن را نگفته‌اند در حال خواب بخوانید. دعایی هم که ما داریم برای قبل از خواب است یا بعد از خواب یعنی حالت بیداری. در آن مدت اسارت داریم. چه کسی در آن مدت حاکم است؟ نمی‌دانیم، هنوز بسیاری از علوم هم دنبال این هستند ولی به هر جهت این

اسارت‌ها را تا جایی که می‌توان، ناچاریم اجرا کنیم. «ناچاریم اجرا کنیم» یعنی بر ما تحمیل می‌شود.

خیلی از بچه‌ها با هم بازی می‌کنند. مثلاً بچه‌ای حیفش می‌آید بازی را ترک کند، یک مرتبه وسط بازی، می‌افتد می‌خوابد. خودش هم خبر ندارد. چون در آن سن آن قدرتی را ندارد که بر طبیعت مسلط بشود، طبیعت و آن نیاز، خودش را تحمیل می‌کند، می‌خوابد. این کار طبیعی است، چیز خاصی نیست. باید وقت‌ها منظم باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

سؤال کرده‌اند که حَقُّ الله و حَقُّ النَّاس چيست؟ خداوند وقتی که قرار گذاشت که در این کره‌ی زمین خلیفه قرار بدهد: اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲، برای این خلیفه، احترامی قائل شد. به همه‌ی مخلوقات جهان رو کرد گفت: به این سجده کنید. یعنی مطیع این باشید.

خداوند یک چنین احترامی کرد، پس باید همه‌ی موجودات همین احترام را به او بکنند. به چه کسی این احترام را بکنند؟ به خلیفه‌ی خدا. حالا ما توقع داریم که الان که اینجا نشستیم زمین و زمان و آسمان در اختیار ما باشد، نه! اگر خلیفه‌ی خدا بودید، بله. هر خلیفه‌ای این احترام را دارد. بعد این احترام را اینقدر زیاد به مردم نشان داد که گفت: شما مخلوق من هستید ولی مع ذلک برای شما جداگانه وجودی قائم.

فرمود که من جدا هستم، مثل شما. شما هم یکی هستید، یک حَقُّی من بر شما دارم، شما باید رعایت کنید. این حق یعنی چه؟ این که مخلوق است، دیگر حَقُّی بر خدا ندارد، خدا هم حَقُّی بر این ندارد، امری دارد. مثال زده می‌گوید: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)
۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا . می‌گوید: لِلَّهِ، برای من، عَلَى النَّاسِ، بر مردم این حق هست، لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ، که این خانه را طواف کنید. البتّه جاهای دیگر صریح امر فرموده است که یادت باشد، ولو مَنْ گفتم: لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ وَلِي مَعْ ذَلِكُ تُو مَخْلُوقٍ مَنْ هَسْتِي، یادت باشد.

یک جهت دیگری، فرمود: یک حَقّی من بر تو دارم، یک حَقّی هم ممکن است دیگران بر تو داشته باشند. این کمال بزرگواری است برای اینکه مطلب را به ما بفهماند، خودش را پایین آورده، هم سطح ما کرده. می‌گوید شما با هم زندگی می‌کنید، هر کدام بر دیگری حَقّی دارید و در مقابل حق، وظیفه است و هر کدام نسبت به دیگری وظیفه‌ای دارید. خدا خودش را یک وجود فرموده است، برای انسان هم دو تا وجود. می‌گوید: مَنْ هَسْتِم، شما دو تا هم هستید. یکی تان بر دیگری حق دارد، بر او من هم حق دارم. یعنی دو تا حق دارم، حَقّی که به من باید بدهید و حَقّی که به آن صاحبش باید بدهید. این حَقّ الله و حَقّ النَّاسِ است.

باز مرحله‌ی دیگری که این مطلب را نشان داده، خواسته به انسان که وکیلش قرار داده، شخصیتی بدهد. گفته است که حَقّ الله، حَقّ من است. من هر کسی را بخوام حَقّم را می‌گیرم،

نخواهم او را می‌بخشم: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً، رَحْمَتُهُ قَرِيبٌ، از رحمت خدا نگران نشوید، خداوند می‌تواند و می‌خواهد مثل اینکه همه‌ی گناهان را ببخشد، که منظورش در اینجا از گناهان، حقّ الله است، یعنی حقّی که خودش دارد.

اوامر خدا هم غیر از آن مواردی که صریحاً گفته: «حقّ من»، پس در موارد دیگر هم هر جا امری کرده، حقّی هست. یعنی مشابه حقّش است، حقّی است که خدا از پیش بخشیده، حق است ولی گفته اگر مثلاً از سهو باشد، از فراموشی باشد، می‌بخشم. بنابراین این چیزها را خداوند گفته ممکن است ببخشد. نه اینکه شما از حالا بگویید: نماز نمی‌خوانم خدا می‌بخشد، نه! نماز را بخوانید، یک چند مدّتی مثلاً اگر تنبلی شد، نفهمی شد، از خدا استغفار هم کردید، خدا می‌بخشد ولی سرخود نه، که من نماز نمی‌خوانم، خدا می‌زند پس کله‌ات.

حقّ الناس با مردم است. خدا از طرف مردم، از طرف یک شخص، نمی‌بخشد تا وقتی که خودش ببخشد. که البته این را من در تفسیری ندیده‌ام ولی نظر خودم این است که وقتی برادران یوسف در مصر بودند، یوسف خودش را به اینها شناساند و فهمیدند که این یوسف است، معذرت‌خواهی کردند. بعد آمدند

خبرش را برای پدر آوردند. به پدر گفتند برای ما از جانب خدا استغفار کن. حضرت نفرمود نه! کار بدی کردید. بدترین کارها نسبت به حضرت یعقوب بود. حضرت یعقوب را به ظاهر نابینا کردند ولی حضرت یعقوب به آنها نفرمود که نخیر، من نمی‌بخشم تان، یا من برای شما از خدا بخشش نمی‌خواهم، بالاتر از اینکه خودم ببخشم، یا نه. چرا؟ یعقوب که ولی امر موحّدین بود، اختیاردار آنها بود، پیغمبری بود، یوسف و این فرزندان هم همه تحت ولایت او بودند، چرا هیچی نگفت؟ نگفت غیر قابل بخشش است یا بخشش نیست. می‌خواست ببیند که یوسف اگر اینها را ببخشد می‌شود جلوی خدا رفت، چون حقّ الناس است. حقّ الله همانی بود که به درگاه خدا نالیدند، گریه کردند و از اوّل هم که می‌خواستند یوسف را بکشند، منصرف شدند، برگشتند، نکشتند، که این خود یک قدم مثبتی بود ولی هنوز حضرت یعقوب خبر نداشت که یوسف با اینها چه کرده؟ چه گفته؟ گفت من حقّ یوسف را، حقّ الناس را چطوری ببخشم؟ من نمی‌توانم ببخشم. فرمود ان شاء الله، به زودی برای شما دعا خواهم کرد، استغفار خواهم کرد. می‌خواست یوسف را ببیند و بعد بگوید.

از این روحیه‌ای که در انسان باید دمیده باشد، در قوانین همه‌ی دنیا هم دیده می‌شود. بعضی جرایم هست که قابل عفو

نیست، گذشت در آن اثر ندارد، اینها حقّ الله است که خداوند آن حق را به جامعه بخشیده چون گفته این، خلیفه‌ی من است. مجموعه‌ی جامعه یعنی قوانین جامعه اختیار دارد که آن حقّ الله را ببخشد یا نبخشد. بعضی جرایم هم هست که قابل گذشت است اگر کسی شکایت نکرد، رسیدگی نمی‌شود. قوانین با هم فرق دارد و با مقرّرات دینی ما هم یک تفاوت‌هایی دارد ولی اصل این روحیه، تقسیم بین حقّ الله و حقّ الناس در حقوق‌دان‌ها هم، در تمام دنیا اثر کرده و آنها هم جرایم را از این حیث به دو قسمت کرده‌اند. حالا ان شاء الله در همه‌ی موارد این روحیه‌ی الهی در ما اثر کند. گاهی اوقات یک نفخه‌ای از این روحیه به مشام ملّت‌ها و افراد می‌خورد ولی نه، همیشه اینطور نیست. ان شاء الله خداوند ما را بر صراط‌المستقیم، مستقیم بدارد، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

قبلاً راجع به اهمیت قول و تعهد صحبت کردیم. حالا این قول و تعهد، چه قرارداد باشد چه همینطوری انسان یک حرفی زده باشد، فرق نمی‌کند. نوشته هم لازم نیست. حرف مؤمن نه تنها باید رعایت بشود بلکه حرفش ایجاد سرنوشت می‌کند یعنی نه اینکه از سرنوشت خبر بدهد که چنین خواهد شد، چنان خواهد شد، نه! آن وضعیت را ایجاد می‌کند.

حضرت یوسف علیه السلام از همان اول موهبت الهی همراهش بود و از اولیاء تلقی می‌شد، شاگردان یعقوب و مشایخ یعقوب از اولیاء الله بودند. وقتی آن دو نفر در زندان گفتند که خواب دیدیم تعبیر کن. همه‌ی زندان به پاکی، اهمیت و عظمت یوسف پی برده بودند، می‌دانستند راهی دارد به آن منبعی که نمی‌شناسند. حضرت دو تعبیر کرد: به یکی گفت برمی‌گردی کارت را به تو می‌دهند و خیلی خوشحال و سرحال می‌شوی، به آن یکی دیگر گفت فردا اعدامت می‌کنند. او، هم ناراحت شد و هم بعد گفت که من اصلاً چنین خوابی ندیده بودم، خواستم تو را امتحان کنم، چنین گفتم. حضرت فرمود: چه خواب دیدی و چه خواب ندیدی، این سرنوشتی که من گفتم برایت ایجاد خواهد شد که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

البته از اینجا ما مؤمنین نتیجه می‌گیریم که خوابی که می‌بینید، به هر کسی نگوئید، هرگز تعبیر بد هم نکنید. مثلاً معمولاً ما همه مار را «دشمنی» می‌گیریم و حال آنکه مار، دشمنی نیست. مار، ثروت و مال است و یا آب و غرق شدن را ناراحتی می‌دانیم و حال آنکه این علامت ترقی سالک است و امثال اینها. حضرت یوسف هم به او فرمودند که تو چه این خواب را دیدی، چه ندیدی قُضِيَ الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ^۱، آیه‌ی قرآن است. قرآن می‌گوید بعد از این دو تفسیر که فرمودند، گفتند که آن امری را که از من سؤال کردید، همین‌طور خواهد شد. یعنی نه اینکه شما راست گفتید یا نه، امر الهی است. حالا به همین طریق ما هم باید توجه کنیم اولاً حرفی که می‌زنیم، ایجاد می‌شود. ظاهراً همه مسلمانیم، ماها که معتقدیم و مدعی هستیم مؤمن هستیم ولی در معنا، خودمان احساس می‌کنیم. به هر اندازه احساس ایمان کنیم، به هر اندازه از آن ایمان بهره برده باشیم، به همان اندازه حرفمان مؤثر است نه تنها حرفمان بلکه رفتارمان، گفتارمان، اینها همه مؤثر است. مثلاً کسانی که شناخته شده‌اند به اینکه درویش هستند و به مجالس می‌آیند، مجالس را نگه می‌دارند، رفتارشان برای دیگران مدل قرار می‌گیرد. می‌گویند که اگر درویش‌ها در آن جلسه، با آداب کامل و

حواس جمع به یاد خدا باشند، لازم نیست به زبان هم بگویند، اصلاً یاد خدا وقتی باشد، چهره و رفتار شخص عوض می‌شود، یکطور خاصی می‌شود. حتی آنهایی که مؤمن هم نیستند، یکطور دیگر است. این است که وظیفه‌ی سنگینی به عهده‌ی ما درویش‌ها هست. خوشبختانه این مطلب را خیلی از فقرا، خیلی از دوستان ما توجّه کردند و خوب رفتار کردند به نحوی که الان جز عده‌ی کمی که تعصب، سخت آنها را گرفته، همه خوش بین هستند. خوش بین یعنی توقع دارند که شما خوب باشید بنابراین خدای نکرده هر بدی، ناروایی از شما ببینند، به همه‌ی درویشی برمی‌گردد بنابراین روی همین بحثی که همین امروز هم داشتیم حقّ الله و حقّ التّاس مردم، بر شما حق دارند. نه اینکه بگویید: من نمی‌خواهم آدم خوبی باشم، می‌خواهم همه‌ی فجایع را داشته باشم، نه! مردم بر شما حق دارند. شما موظّفید خوب باشید تا مردم که از شما مدل گرفته‌اند، خوب باشند ان شاء الله.

آمدن به مجلس شب دوشنبه و شب جمعه هم از وسایلی است که کمک می‌کند که ما اینطور باشیم برای اینکه دیدن مؤمن، خود انسان را به ایمان تشویق می‌کند. اگر توجّه کرده باشید یک مدّتی همه‌اش سینماها فیلم‌های کابویی، فیلم‌های بزن بکوب و اینها نشان می‌دادند، همه‌ی جوان‌ها اینطوری بودند.

حالا یک مدتی یکطور دیگری فیلم نشان می‌دهند، همه آنطوری می‌شوند منتها یکوقت هست که یک آدمی که اصلاً ورزشکار نیست آدم لاغر به اصطلاح مردنی، فیلمی نشان می‌دهد، ادعای قهرمانی و بوکس می‌کند، مردم مسخره‌اش می‌کنند ولی اگر از یک قهرمان نشان بدهد، مردم تشویق می‌شوند بنابراین از همه‌ی زندگی تجربه بگیرید برای زندگی خودمان، هیچ چیزی را ندیده نگذارید. وقتی در خیابان می‌روید، هر خلاف رانندگی هم که دیگری می‌کند، ندیده نگذیرید، ببینید. منتها نه اینکه یاد بگیرید. ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان، هر چه کردند، نکردم. حالا به هرجهت این صحبت را کردم که وقتی تعهد کردید یعنی وقتی بیعت کردید، بیعت یک تعهدی است. تعهد کردید و حقی برای خدا قائل شدید، از یک طرف حق الله است که خدا گفته اینطور باشید که دیگران یاد بگیرند از یک طرف حق الناس، که مردم بدانند که یک عده‌ای هستند که صحیح رفتار می‌کنند. ان شاء الله خداوند موفق‌مان بدارد.

الحمد لله و ان شاء الله این سال، سال آسایش و راحتی باشد و سالی باشد که خداوند به ما هم قدرت و هم فهم بدهد که وظیفه‌ی خودمان را بفهمیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

من خیلی داستان‌های کوچک کوچک که اصلاً چیزی نیست از خودم تعریف می‌کنم که در زندگی همه‌ی ما شاید روزی ده تا از این قبیل بعضی اوقات دیدیم ولی برای من، چیزهای خیلی کوچک واقعاً آموزنده بوده است.

یک وقتی زمستان که یک پسر هم داشتم فقط هادی بود، هنوز حسین علی متولد نشده بود. ساعت نزدیک دوازده شب بود، آن هم دوازده واقعی، نه این دوازده آقایان، دوازده تحمیلی حالا، ولی چاره نیست دیگر، وقتی همه قبول کنند... قبول است. به هر جهت مریض شد، هفت، هشت ساله یک تب شدیدی نزدیک چهل. من دیدم چه کار کنم؟ به مرحوم آقای دکتر آزاده، برادرم تلفن زد. حالا ما خیابان فرهنگ هستیم، ایشان در میدان فوزیه، آن طرف‌ها. گفتند که چیزی نیست، نگران نباش بعد گفتند من خودم می‌آیم الان آنجا. از خواب بیدار شد. بلند شدند آمدند. هم خودشان هم خانم‌شان، من هم خانم حیات داشت. آمدند به هر جهت، نسخه‌ای گفتند، گفتم حالا از کجا بگیرم؟ گفتند فلان دواخانه شبانه روزی است، رفتم آنجا. آن متصدی داروخانه، یک دوایش را نداشت که چیز مهمی هم نبود. بعد گفت: نداریم،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۹ ه. ش.

این تمام شده نداریم. گفتم پس آخر من چه کار کنم؟ شما شبانه‌روزی هستید، باید داشته باشید. او تند شد و من هم تند شدم، عصبانی شدم، آمدم. معلوم شد آن دوا هم چیز مهمی نبوده. این گذشت، بعد من سرپرست و به اصطلاح رئیس ناحیه‌ی دادسرا شدم. من رئیس آن ناحیه بودم. شب بود که پرونده‌ها را آورده بودند، من نگاه کردم پرونده‌ی این آقای رئیس دواخانه شبانه‌روزی بود، نگاه کردم دیدم آن است. متهم را صدا زدم. خیلی ناراحت شده بود، یک طبیبی، پزشک هم خیلی ناراحت می‌شود بیشتر از یک آدم عادی. پرونده را خوانده بودم دیدم نه، کار این نیست. این آمده بود چون رئیس یا مدیر بود. باید آزادش می‌کردیم، نه کاری، نه هیچی، حتی التزام هم نباید بکنم. گفتم آقای فلان! من را به یاد داری؟ خیلی نگاه کرد گفت: نخیر، گفتم: حق داری خیلی مشتری داری. یادت نیست یک شبی اینطوری بیخود به جای اینکه من را دلداری بدهی، چنین کردی که عصبانی شدم. حالا یا یادش بود یا نبود گفت: بله، فرمایش؟ گفتم: حالا من چه کارت کنم؟ یک فکری کرد هیچی نگفت. گفتم: اما من حق ندارم هیچ کاریت کنم، آزادی باید بروی منزل، بی خود هم تو را گرفتند ولی خدا می‌خواست به تو هم بفهماند، به من هم بفهماند که حق را... اقلّاً یک التزام می‌گرفتم

که تا فردا صبح بماند. این هم نکردم. اگر در آن موقع، مستحقّی فرض کنید وثیقه بود، می‌کردم ولی مستحقّ هیچی نبود. شما سعی کنید از حق خارج نشوید. حالا پریروز دیدم آقای رئیس قوه‌ی قضاییه گفتند: عصبانی که می‌شوید قضاوت نکنید. یکی از دستورات علی عَلَيْهِ السَّلَام هست که قاضی در موقع عصبانیت حکم ندهد. قاضی موقع عصبانیت، موقع گرسنگی، موقع تشنگی، موقع احساس دردی که در بدن هست، باید حکم ندهد. حالا ان شاء الله که قضاات ما اینطوری باشند.

در مورد سؤالی که راجع به وقایع اسفند ۱۳۹۲ شده است: الحمدلله این هم یک بحرانی بود رد شد. آخر همه‌ی ما خودمان بس که هی می‌گفتیم ما اهل صلح و سازشیم، ما مثل آب روانیم، اینها فکر کردند شاید که الان موقع این است که یک فشار بیاوریم، اینها را از بین ببریم و حال آنکه بدتر شد. خدا خواست بگوید: نه، اینها گوسفندهای بی‌چوپان نیستند، به آنها بگوید: شما گرگ‌ها فکر نکنید، اینها خودشان هر کدام شان چوپان همه‌ی گله هستند. این است که این وضعیت پیش آمد، شاید بسیاری از این اتفاقاتی که چه در این جریان و چه در سایر جریان‌ها اتفاق افتاده، ارادی نبوده. ارادی خود ما نبوده، اینطوری شده، خدا پیش آورده که به نفع ما تمام شود. البته در این جریان یک

عده‌ای تحت فشارِ یک افرادی، تحت فشار و ناراحتی بیشتری قرار گرفتند که ما از این جهت متأثریم. به آنها هم از این حیث تسلیت می‌گوییم و هم متشکریم از آنها که خداوند خواسته به قیمتِ ناراحتی آنها ما را، مجموعه‌ی فقرا را حفظ کند.

من آن اوایل خدمت حضرت رضاعلی‌شاه عرض کردم، یک روز عصری تنها بودیم، خیلی ناراحت بودند از این وضعیتی که پیش آمده بود، من به‌عنوان دلداری به ایشان عرض کردم: ناراحت نباشید، خداوند خواسته به قیمتِ ناراحتی شما به فقرا یک آسایشی بدهد، یک توسعه‌ای بدهد که مثال هم زدم. حالا به قیمت فرد فرد این آقایانی که الان زجر می‌کشند، خدا خواسته است که برای ما خیری پیش بیاورد و تا حالا به خیر گذشته الحمدلله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

مثلی است که من شنیدم ولی حالا نمی دانم اینجا هم هست؟ گناباد و آنجاها می گفتند که به محض عقد ازدواج، زن و مردی هم که هم را نمی شناسند، بین شان ایجاد محبت می شود. بنابراین بطور فطری و طبیعی، خداوند این محبت بین زن و شوهر را برقرار کرده. ممکن است چندین نوع محبت دیگر هم جمع بشود، یکی مثلاً اینکه قوم و خویش بود، ایجاد یک محبتی می کند. یا به یکی خدمتی کرده باشد، این خودش ایجاد محبت می کند ولی محبتی بین زن و شوهر بطور فطری هست.

فکر کنید که این همسری که خدا آفریده، خدا این را برای شما آفریده، البته آن شعرش که در گناباد مشهور است، گفته بود: خدا تو را برای خودش، به ما داده؟ که همه شنیدید. که این فطری است و این محبت از نوع محبت هایی است که جزء عبادات است.

بنابراین بطور فطری این بشری که حالا متمدّن شده به اصطلاح، شهرنشین شده، این بشر از آن بشر اولیه که این داده های الهی را مستقیم درک می کرد، خیلی دور افتاده. بشر اولیه به خدا خیلی نزدیک بود، العیاذ بالله بگوییم رفیق بود. حضرت آدم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۱۰ ه. ش.

باغبان کسی بود که اربابش خدا بود، نه اینکه می‌گویند ارباب، رعیتی. رابطه‌ی اینطوری داشتند. بعد به تدریج خداوند چون گفت: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱*، خواست به یکی مقام خلافت بدهد، نگفت که *إِنِّي خَلَقْتُ خَلِيفَةً*، خلیفه‌ای می‌آفرینم، نه! در زمین برای خودم خلیفه‌ای قرار می‌دهم یعنی همین‌هایی که هستند، یکی از آنها را خلیفه قرار می‌دهم. یعنی آن یکی را به خودش نزدیک می‌گرداند. به تدریج دور افتادند. همینطور در این مسیر که خداوند می‌خواست که این خلیفه‌ی خودش خیلی فضول نباشد و همیشه پیش او نیاید بگویند که اینجا چه کار کنم؟ آنجا چه کار کنم؟ یک مقرراتی برای او گذاشت، گفت که طبق این مقررات خودت رفتار کن، دیگر اینقدر برای خواسته‌هایت پیش من نیا. فرموده‌اند که در عبادات، چیزی به خواسته‌تان قاطی نکنید و جز محبت خداوند، عشق خداوند چیزی نباشد. همه‌ی آنها را خدا کنار گذاشته، گفته مستقل هستید، بروید خودتان فکر کنید. فقط وقتی با خود من کار دارید پیش من بیایید.

یکی نوشته گله و شکایت یا به اصطلاح تقاضای راه نجات از مشکلات. آنچه ما مشکلات می‌گوییم، ممکن است برای من یا

برای ما مشکل باشد ولی حتی برای آن رفیقم ممکن است مشکل نباشد. اسم آن مشکلات نیست، پس نواقص خودمان است که به صورت مشکلات ظاهر می‌شود. یکی از این نواقص خودمان، زیاده‌روی و اسراف است. زندگی‌ای که قبلاً داشتیم، آرامشی که داشتیم، همه‌ی اینها هست. شرایطی که بود و ما آنطوری بودیم، شرایط عوض شده. حالا به دست من، تنها نیست که عوض بشود. شرایط اقتصادی، شرایط حالی، حتی شرایط آب و هوا.

راجع به این چیزی که در دست شما نیست، در دست هیچکدام نیست، اینقدر به خداوند غر زدید، امر الهی شده، آخر شما وکیل خدایید، خداوند موکل است. جایی که خود موکل تان تصمیم گرفته، شما می‌خواهید مخالفت کنید! وکیل نباید با موکلش مخالفت کند. نگاه کنید موکل تان چه تصمیم گرفته، منطبق با آن تصمیم، فعالیت کنید.

بسیاری از این کارها و حرف‌هایی که ما می‌زنیم غر زدن به خداست. نه در مورد چیزی که خدا آفریده، نسبت به امر خدا، غر نزنید. خلاصه زندگی را برای خودتان آرام کنید و جاهایی که نمی‌توانید آن را عوض کنید، زندگی مطابق با آن مشکل را فراهم کنید. در اوضاع اقتصادی که فعلاً هست، نگاه کنید در همه جای جهان، روزنامه‌ها، رادیو و اینها را می‌خوانید، می‌بینید. شما

خودتان هم باید در دنیای خودتان، این بحران اقتصادی وارد بشود، عمل کند. به هر جهت غرنزید ولی فعالیت داشته باشید، درصدِ تغییرِ وضع خودتان باشید ولی تا این وضعیت هست، با آن بسازید یعنی وضعیت خودتان را بسازید. از همین جهت بسیاری انحرافات اجتماعی از همین مسأله ناشی می‌شود. تا دیروز خیلی فرض کنید زندگی مجلّل و خوبی داشتید، همه مهمانی می‌رفتید، مهمان دعوت می‌کردید، حالا نمی‌توانید. غرنزید، بعضی‌ها در چنین وضعی که گیر می‌کنند، از آن امر خدا فراموش می‌کنند یعنی به موکل‌شان غرمی‌زنند، خودش یک کار غیر از آن می‌کند و حال آنکه خودش را باید عوض کند.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عُشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	